

# ارائه چارچوبی بدیل برای ارزیابی تکوین ملت - دولت

(نقد و بررسی دیدگاه حمیدرضا جلائی پور)

## فرهاد نصرتی نژاد<sup>۱</sup>

(تاریخ دریافت ۹۰/۴/۱۵، تاریخ پذیرش ۹۱/۵/۲)

### چکیده

مقوله دولت در جامعه معاصر ایران، از جمله موضوعاتی است که کمتر مورد توجه محققان، خصوصاً جامعه‌شناسان واقع شده است. یکی از معدود مطالعات انجام شده در این زمینه مقاله آقای حمیدرضا جلائی پور است که با عنوان «جامعه و دولت معاصر در ایران: تمهیدی نظری برای ارزیابی تکوین ملت- دولت» تلاش می‌کند به کندوکاوی در خصوص وضعیت ملت- دولت در ایران معاصر بپردازد. از آنجا مشارکت جامعه علمی در این خصوص می‌توان سویه‌هایی از ماهیت دولت در تاریخ ایران معاصر را نشان دهد، جستار حاضر، مقاله یادشده را به ارزیابی نشسته و کوشش کرده است تا با نقد مقاله مذکور فتح‌بابی در این خصوص کرده باشد. تأمل در مقاله یادشده نشان از آن دارد که محقق دو مقوله دولت- ملت و گذار به دموکراسی و فراز و فرود آن را با هم خلط کرده است. به همین دلیل تعریفی از دولت- ملت ارائه داده است که نه با تعاریف اندیشمندان این حوزه همخوان است و نه با واقعیت‌های تاریخی. گذشته از آن برای پیشبرد پروژه خود از دو نظریه «باربیه» و «گیدنز» استفاده کرده است که اساساً دو نظریه کاملاً متفاوت در باب دولت- ملت‌اند. به دلیل خلط مفهومی یاد شده آن‌گاه که محقق به قضاوت در باب فرآیند شکل‌گیری و وضعیت دولت- ملت<sup>۲</sup> در ایران معاصر نشسته، نتوانسته است تحلیلی دقیق از پدیده مذکور در ایران معاصر ارائه دهد.

fnosratin@yahoo.com

۱. استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه پیام نور

۲. برخلاف دیدگاه محقق، نویسنده این سطور، به کارگیری واژه دولت - ملت به جای واژه ملت - دولت را به دلیل نقش بسیار مهمی که دولت‌ها در ملت‌سازی داشته و دارند، مرجح می‌داند.

جستار حاضر تلاش می‌کند تا با خوانش انتقادی مقاله چارچوبی بدیل در این زمینه ارائه می‌دهد.

مفاهیم کلیدی: دولت-ملت، ایران معاصر، دولت مدرن، ملت.

### طرح مسأله

با فروپاشی امپراتوری‌ها و به‌سر آمدن عصر امپراتوری‌ها، شکل جدیدی از دولت ظهور یافت که تفاوتی بنیادین با اشکال سیاسی ماقبل خود، داشت. این شکل جدید هم در کارویژه‌ها و هم در ترتیب نهادی، متمایز از سازمان‌های سیاسی ماقبل خود بود. با ظهور این شکل از دولت، دولت حاکم بلامنزاع سرزمینی مشخص و در آن از حق انحصاری استفاده از خشونت مشروع برخوردار شد. سرزمینی که محدوده‌های آن با مرزهایی مشخص معین شده بود. دولت با استفاده از دستگاه بوروکراسی گسترده و ارتش منظم، نظم سیاسی جدیدی را در جوامع مستقر ساخت که ماهیتاً متفاوت با اشکال ماقبل خود بود. این شکل از دولت را که برخی ملت-دولت (گیلدنز، ۱۹۸۷) و برخی دولت مدرن (پیرسون ۱۹۹۵، موریس ۱۹۹۸، و هکتر ۲۰۰۰) نام نهاده‌اند، یکی از پدیده‌های سیاسی دوره مدرن است که تلاش‌های بسیاری از محققان این حوزه را به خود مصروف داشته است. در ایران نیز گرچه این رخداد از یک دوره تاریخی خاص و تحت شرایطی ساختاری نمودی عینی یافت، اما آن چنان که بایسته و شایسته است مورد ارزیابی علمی واقع نشد. با وجود این اندک مطالعاتی در این زمینه انجام شده است که مقاله حمیدرضا جلائی پور با عنوان «جامعه و دولت معاصر در ایران: تمهیدی نظری برای ارزیابی تکوین ملت-دولت» یکی از آن‌ها است. مقاله یاد شده با طرح این پرسش که «از منظر چشم‌انداز جامعه‌شناسی، تجربه ملت-دولت‌ها در دوران مدرن چگونه تعریف و تفسیر می‌شود؟» تلاش کرده است تا با «ارائه چارچوبی نظری» در این زمینه «به بررسی فرآیند تکوین ملت-دولت در ایران معاصر بپردازد». در واقع آن‌گونه که نگارنده محترم مقاله عنوان کرده است، تلاش شده است «تا با بررسی تکوین ملت-دولت‌ها چارچوبی برای بررسی فرآیند تکوین ملت-دولت در ایران ارائه شود». از آن‌جا که موضوع مورد مطالعه نگارنده محترم از جمله موضوعاتی است که مطالعات اندکی در باب آن انجام شده است و نیازمند مذاقه پژوهشگران این حوزه است، و از سوی دیگر ارائه چارچوبی نظری در این حوزه نیازمند مشارکت و نقادی علمی برای رسیدن به چارچوبی دقیق و علمی است، جستار حاضر می‌کوشد تا با ارزیابی انتقادی مقاله یاد شده اندک مشارکتی در این حوزه خطیر داشته باشد. مقاله حاضر می‌کوشد تا با پیگیری دو پرسش یاد شده نگارنده محترم مقاله، به قضاوت در باب پاسخ‌ها بنشیند و در صورت لزوم چارچوبی بدیل ارائه دهد. در همین راستا در ابتدا به خوانش انتقادی مقاله می‌پردازد و در انتها چارچوبی بدیل ارائه می‌دهد.

### خوانش انتقادی مقاله

محقق مقاله مورد بحث در ابتدا ذیل عنوان «ابعاد نظری» اشاره دارد که پاسخ ساده به پرسش دولت و ملت آن است که در مدرنیته سیاسی ملت-دولت را دولتی بنامیم که نماینده ملت است و برای نظم و امنیت و رفاه آن حکمرانی می‌کند» اما بلافاصله اشاره دارد که این تعریف مبهم است. به همین دلیل در سطرهای بعد تلاش می‌کند ذیل مفهوم مدرنیته سیاسی و اصول جهت‌دهنده آن» به تعریف دقیق از ملت-دولت بپردازد. در این قسمت اصول و خصیصه‌های مشهور حکومت کردن در ملت-دولت را «رعایت حقوق برابر سیاسی، التزام به انتخابات دوره‌ای در سرزمین مشخص براساس رأی شهروندان، اصل تفکیک قوا در حکومت و اصل حکومت قانون نه شخص» می‌داند (صص ۳۴-۳۵). پس از آن سه اصل اساسی برای ملت-دولت برمی‌شمارد که عبارتند از: ۱- اولویت داشتن حقوق بشر در ملت-دولت ۲- عدم محدود کردن جامعه یا جامعه مدنی در ملت-دولت توسط دولت به این معنا که «دولت پاسدار حریم و فضای زندگی افراد در جامعه و تضمین‌کننده حقوق افراد است» و ۳- استقرار ساز و کار دموکراسی (ص ۳۵). با این سه ویژگی از نظر نگارنده مقاله، ملت-دولت با اشکال حکومت‌های قدیم از جمله دولت-شهرهای یونان باستان متفاوت می‌شود که در آن حکومت‌ها «فقط حقوق برابر شهروندی (نه حقوق افراد) به رسمیت شناخته می‌شد و دولت عین جامعه بود» (ص ۳۵). در ادامه محقق می‌افزاید که این شکل از دولت با دولت‌های توتالیتر مدرن هرچند که این دولت‌ها نیز ملت-دولت بوده‌اند، متفاوت است چراکه «محتوای حکمرانی آن‌ها متناظر با مدرنیته سیاسی نبود» (ص ۳۶). تا این جا نگارنده مراد خود را نوعی خاص از دولت عنوان می‌کند که بنیان آن بر نوعی اومانیزم، برابری افراد و همچنین ساز و کارهای دموکراسی استوار است. به همین دلیل هر آن‌جا که دولت وجود داشته باشد ولی دموکراتیک نبوده است از دایره تعریف ایشان خارج شده و ملت-دولت قلمداد نمی‌شود. در این خصوص همان‌طور که محقق خود اشاره داشته است باید اذعان داشت که دولت‌های توتالیتر هم دولت-ملت بوده‌اند (چراکه اتفاقاً ساز و کارهای ملت-دولت در آن‌ها به وفور دیده می‌شود و اتفاقاً برخی از آن‌ها به شدت ناسیونالیست بوده‌اند) اما علت این که محقق آن‌ها را در نهایت ملت-دولت نمی‌داند به دلیل تعریف غیر دقیق ایشان از ملت-دولت و یکسان دانستن آن با دولت دموکراتیک است. در قسمت‌های بعد به تفصیل بحث خواهد شد که سوبه دموکراتیک قائل شدن با تجربه تاریخی شکل‌گیری عموم دولت ملت‌ها همخوانی ندارد. البته این سخن بدان معنا نیست که دولت-ملت‌های دموکراتیک وجود نداشته‌اند، بلکه سخن بر سر آن است که دموکراتیک بودن جزء مؤلفه‌های ذاتی دولت-ملت نیست بلکه دولت-ملت‌ها می‌توانند وجهی دموکراتیک بیابند و یا غیر دموکراتیک باشند. در گام بعد محقق تلاش می‌کند به خواننده متذکر شود که ملت هم در ملت-دولت ملتی خاص

است. در این خصوص اشاره دارد که «در تجربه دوران مدرن با دو نوع ملت‌سازی که یکی ملت به معنای فرهنگی و قومی و دیگری ملت به معنای سیاسی-مدنی است، روبه‌رو بوده‌ایم که نوع دوم با ملت-دولت همخوانی دارد» (ص ۳۶). از نظر نگارنده ملت به معنای مدنی، آن است که با مدرنیته سیاسی همخوان است، چراکه از دل ناسیونالیسم فرهنگی آلمان جنبش نازیستی بیرون آمد. در خصوص این مدعا نیز باید اشاره داشت که تقسیم‌بندی فوق مربوط به آنتونی اسمیت است. البته اسمیت چندان توجهی به این موضوع ندارد که ملت-دولت صرفاً با ملت به معنای سیاسی آن همخوان است. او دو نوع ملت را از هم متمایز می‌کند، «ملت سرزمینی» که مبنای خود را از مفهوم مرتبط با سرزمین می‌گیرد که از جمله مشخصات آن پایبندی به قوانین و نهادهای حقوقی است و «ملت قومی» که مبتنی بر مفروضاتی راجع به اصل و نسب‌ها و دودمان است (گیبونا، ۱۳۷۸: ۸۱). با این وجود، اسمیت بر پیشینه قومی ملت‌های مدرن تأکید دارد و بیان می‌دارد که بدون یک پیشینه قومی نیرومند، ملت‌سازی به شیوه‌های مدرن به دشواری حاصل می‌شود. به عقیده او ملت محصول تأثیر فرآیند نوگرایی بر جوامع است. چنین تأثیری پیوندهای سنتی مبتنی بر قومیت و قبیله را به پیوندهای مدرن مبتنی بر ملت تبدیل می‌کند (اسمیت، ۱۹۸۹: ۱۵۷-۶۱). از نظر اسمیت در فرآیند گذار از پیوندهای سنتی مبتنی بر قومیت به ملت، نیز دولت بوروکراتیک مدرن نقش عمده‌ای ایفا می‌کند. اهمیت این دولت نیز به خاطر کارکردهایی است که در عرصه‌های سیاسی، اداری و اقتصادی انجام می‌دهد و از این طریق باعث ادغام مناطق گوناگون در درون یک واحد سیاسی می‌شود. وی نقش نخبگان و روشنفکران را در چنین ادغامی مهم می‌داند، زیرا آن‌ها به بازسازی قومی و بسیج سیاسی توده‌ها می‌پردازند و معمولاً حاملان نوعی فرهنگ برتر هستند که این فرهنگ برتر در هویت‌یابی افراد در درون ملت نقش فراوانی دارد (اسمیت، ۲۰۰۰: ۱۸-۲۴). در واقع علت این‌که محقق نوع خاصی از ملت را با مدرنیته سیاسی همخوان می‌داند آن است که مدرنیته سیاسی را با رویکردی باریکه‌ای دنبال کرده است. چراکه در اندیشه‌های گیدنز که مورد استفاده محقق واقع شده است، چنین نگاهی وجود ندارد. تا این جا می‌توان مباحث نگارنده را به گزاره‌ای به شکل زیر خلاصه کرد:

ملت-دولت نوعی نظم سیاسی است که در دوره جدید به وجود آمده است و از خصیصه‌هایی چون رعایت حقوق مساوی برای افراد تابع دولت، حکمرانی دموکراتیک و اشاعه نوعی ناسیونالیسم مدنی است که تکثر در جامعه را به رسمیت می‌شناسد، برخوردار است (بعدها بحث خواهد شد که این تعریف با ادبیات این حوزه چندان سنخیتی ندارد).

در قسمت بعد نگارنده تلاش می‌کند به ملت-دولت از منظر کلی مدرنیته نیز نگاهی بیندازد. در این جا محقق یکی از ابعاد مدرنیته را براساس نظر گیدنز توان اداری-اجرایی برمی‌شمارد که نمود

عینی آن ملت-دولت است. در این بخش محقق براساس نظرات گیدنز شش ویژگی برای ملت-دولت برمی‌شمارد که عبارتند از: متمرکز بودن، داشتن هویت غالب زبانی-فرهنگی، حق انحصاری اعمال خشونت، داشتن سازمان مرکزی پلیس، داشتن حق مشروع اعمال قدرت، مرز مشخص جغرافیایی داشتن. مضاف بر آن می‌افزاید نقش آبادانی و رفاه مردم در ملت-دولت بیشتر از دولت‌های پیشامدرن شده است. نکته مهمی که در این قسمت نادیده گرفته شده آن است که محقق، مشروعیت اعمال قدرت در ملت-دولت را برخلاف دیدگاه گیدنز به این علت دانسته است که اعمال قدرت در ملت-دولت «متکی بر قانون و رضایت شهروندان است و قانون براساس رأی نمایندگان منتخب مردم تصویب می‌شود» (ص ۳۹). محقق در حالی که چنین نتیجه‌ای از دیدگاه گیدنز در خصوص ملت-دولت گرفته است که در آثار گیدنز چنین وجهی برای ملت-دولت در نظر گرفته نشده است (رجوع شود به گیدنز، ۱۳۷۴، ۱۳۸۴ و ۱۹۹۸). شاید چنین تفسیری از اندیشه گیدنز به این علت باشد که محقق خواسته است تعریف گیدنز در باب ملت-دولت را به تعریف باریبه نزدیک کند.

مضاف بر آن، در این قسمت محقق تا اندازه‌ای از تعریف اولیه خود که مبتنی بر نظریه باریبه در خصوص مدرنیته سیاسی است عدول کرده و به نظریه گیدنز روی می‌آورد که اساساً ملت-دولت را همبسته ملت دانسته و اتفاقاً رویکرد اسمیت در خصوص پیشینه قومی ملت‌ها را تأیید می‌کند، هرچند همانند اندرسون به تصویری بودن (تخیلی بودن) ملت و به نوعی ساخته شدن آن نیز نظر دارد (گیدنز، ۱۳۸۴: ۸۲) در حالی که باریبه نوع خاصی از ملت (ملت مدنی-سیاسی) را همبسته دولت مدرن می‌داند.

در قسمت بعد نگارنده انواع ملت-دولت‌های موجود را براساس نظر گیدنز سه دسته می‌کند: الف) ملت-دولت‌های کلاسیک که تقریباً شش ویژگی یادشده در بالا را دارند و ملت-دولت رسیده نام دارند (مثل فرانسه و انگلستان) ب) ملت-دولت‌های نارس که دولت دارند اما ملتشان هنوز نرسیده و تکوین نیافته است (مثل عراق) ج) ملت‌های بی‌دولت که خود را ملت می‌دانند ولی هنوز تشکیل دولت نداده‌اند.

در بخش بعدی بحثی تحت عنوان ملت‌های الگو بیان می‌شود ولی ذیل آن سخن از تشکیل ملت-دولت و گذار آن است و براساس نظرات باریبه دو گذار را عنوان می‌کند. گذار سخت فرانسه و گذار نرم آمریکا. به این معنا که فرانسه در طول تشکیل ملت-دولت با مقاومت زیادی بعد از انقلاب از سوی نهادهای باقی مانده از گذشته روبرو بود ولی در آمریکا به دلیل مهاجر بودن مردم آن گذار نرم اتفاق افتاد.

نکته قابل توجه در این بخش نیز آن است که برخلاف بخش قبل که انواع ملت-دولت‌ها

بر اساس نظریه گیدنز به سه دسته ملت- دولت‌های کلاسیک یا رسیده، ملت- دولت‌های نارس و ملت‌های بدون دولت تقسیم می‌شود، در این جا از دو نوع گذار سخن گفته می‌شود (گذار سخت فرانسه و گذار نرم آمریکا). در واقع در این قسمت محقق از نظریه گیدنز رو بر می‌تابد و به باریبه روی می‌آورد. در حالی که اساساً مراد باریبه از مدرنیته سیاسی و شکل نهادی آن که «دولت مدرن» می‌نامدش، با نظریه گیدنز در باب ملت- دولت بسیار متفاوت است. در واقع از نظر باریبه هر نوع دولتی را نمی‌توان دولت مدرن نامید، یعنی دولتی که به مدرنیته سیاسی رسیده باشد. در واقع مراد باریبه از دولت مدرن دولتی متفاوت از ملت- دولت در نزد گیدنز است. از نظر گیدنز ملت- دولت همان‌طور که محقق خود نیز اشاره کرده‌اند، دولتی است که در سرزمین مشخص حق اعمال خشونت مشروع دارد، دارای ارتش منظم است، دارای دستگاه اداری و اجرایی است، دارای حق مشروع اعمال قدرت است، دارای هویت زبانی- فرهنگی است... و در یک فضای بین دول قرار دارد (گیدنز ۱۹۹۸، ۱۳۷۴). در حالی که مراد باریبه از دولت مدرن، دولت دموکراتیکی است که حوزه خصوصی و عمومی را مجزا می‌سازد و دارای نوعی دموکراسی تعمیق شده است (باریبه، ۱۳۸۳). از نظر گیدنز دولت مدرن می‌تواند دموکراتیک یا غیر دموکراتیک باشد، چراکه از نظر ایشان دولت مدرن با وجه دموکراتیک آن تعریف نمی‌شود. ادبیات حوزه دولت مدرن نیز نشان از آن دارد که برای مدرن قلمداد شدن یک دولت، دموکراتیک بودن چندان موضوعیت ندارد. (رجوع شود به هکتر ۲۰۰۰، موریس ۱۹۹۸، پیرسون ۱۹۹۵).

در بخش بعدی مقاله محقق ذیل عنوان «بنیان‌گذاران و ملت- دولت» این پرسش را مطرح می‌کند که ارزیابی بنیان‌گذاران (منظور بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی) از شکل‌گیری ملت- دولت چه بود؟ برای پاسخ به این پرسش به ارزیابی نظریه‌های توکویل، مارکس و وبر از پدیده ملت- دولت می‌پردازد و معتقد است که بنیان‌گذاران «روند شکل‌گیری ملت- دولت را به عنوان یکی از فرآیندهای دوران مدرن در قرن ۱۹ به درستی تشخیص داده بودند» و «روند شکل‌گیری ملت- دولت را مورد ارزیابی آسیب‌شناسانه نیز قرار می‌دادند. (ص ۴۲)

در ارزیابی دیدگاه توکویل شکل‌گیری این پدیده را از نظر ایشان «میل به برابری انسان‌ها... که فردباوری را در دوران مدرن رونق داد» عنوان می‌کند. پس از آن اشاره دارد که نظر توکویل در مورد پدیده مذکور مثبت بوده است هرچند که پیامدهای منفی همچون «شکل‌گیری دولت متمرکز» و همچنین «شکل‌گیری استبداد اکثریت بر اقلیت» را برای آن پیش‌بینی کرده است (ص ۴۱-۴۲). در خصوص ارزیابی محقق از نظر توکویل در مورد پدیده ملت- دولت باید اشاره داشت که توکویل اساساً به این پدیده آن‌گونه که ادبیات ملت- دولت می‌گوید اشاره نکرده است، بلکه مسأله و پرسش اساسی توکویل مقوله دموکراسی است. توکویل تلاشی مقایسه‌ای کرده است برای این که نشان دهد

دو کشور آمریکا و فرانسه گذاری متفاوت به دموکراسی داشته‌اند (آرون، ۱۳۷۲). اما محقق به دلیل عدم تعریف دقیق پدیده ملت-دولت و عدم تفکیک آن از مقوله گذار به دموکراسی و با این پیش فرض که ملت-دولت چیزی جز یک دولت دموکراتیک برآمده از یک ملت مدنی نیست (براساس نظریه باربیه) توکویل را نیز جزو صاحب نظران حوزه ملت-دولت معرفی کرده است. البته باید یادآور شد که تعلق باربیه از مدرنیته سیاسی و نمود عینی آن یعنی دولت مدرن کاملاً متفاوت از سایر متفکران این حوزه است (رجوع شود به باربیه، ۱۳۸۳، گیدنز ۱۹۸۹، موریس ۱۹۹۸، هکتر ۲۰۰۰).

در مورد مارکس نیز محقق اشاره دارد که «از نظر مارکس ما با دو نوع دولت روبه‌رو هستیم؛ یکی دولت سیاسی که پیکره پادشاه، مجلس مشورتی، نیروی نظامی، دیوانی و مذهبی است و دیگری دولت غیر سیاسی که پیکره آن خانواده اصناف و به اصطلاح جامعه مدنی است. در دوران قدیم دولت سیاسی و غیر سیاسی یکی بود. اما در دوران مدرن دولت سیاسی از دولت غیر سیاسی تفکیک شده است» (ص ۴۳). در پایان نیز یادآور می‌شود که از نظر مارکس دولت مدرن پدیده مطلوبی نیست چراکه مبتنی بر یک تبعیض ساختاری است و دولت مطلوب یک دولت سوسیالیستی است که با یک فرآیند انقلابی به وجود می‌آید. در خصوص ارزیابی محقق از آراء مارکس نیز باید اشاره داشت که اساساً مسأله مارکس چیز دیگری بوده است و کمتر نشانی در آثار مارکس می‌توان به پدیده ملت و دولت-ملت یافت، اما محقق در این جا نیز صرفاً به بازخوانی آراء باربیه درباره مارکس پرداخته است که البته چون مراد باربیه از دولت مدرن توجه به جدایی حوزه عمومی از حوزه خصوصی است به بازخوانی آرای مارکس پرداخته است. در خصوص اندیشه وبر نیز محقق اشاره دارد که ملاک تمیز دولت مدرن از دولت پیشامدرن «غلبه قدرت سیاسی قانونی-عقلانی بر دو نوع قدرت سیاسی (کارزمایی و سنتی)» و زمینه شکل‌گیری آن «رشد فزاینده رفتار عقلانی در میان اکثر افراد بشر» است (صص ۴۵-۴۶). در این خصوص نیز باید اشاره داشت که اساساً دولت از نظر وبر دستگاهی سیاسی است که در سرزمین مشخص حق اعمال خشونت مشروع دارد. گذشته از آن باید به این نکته توجه داشت که از نظر وبر کارزمایی دوره‌ای کوتاه در حیات دولت‌ها است و پایان کار کارزمایی با عقلانیت است یا سنت.

در کل در این بخش محقق تفسیرهای باربیه در مورد متفکران یادشده (خصوصاً توکویل و مارکس) را بازخوانی کرده است (رجوع شود به باربیه، ۱۳۸۳). همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد تعلق باربیه از دولت مدرن تلقی‌ای کاملاً متفاوت از سایر متفکران این حوزه است. باربیه دولت مدرن را ذیل مفهوم «مدرنیته سیاسی» تعریف می‌کند و یادآور می‌شود که دولت‌های بسیار متفاوتی در حال حاضر وجود دارد که البته شباهت‌هایی نیز بین آن‌ها وجود دارد. وی معتقد است که «میان دولت‌ها تفاوت‌های بنیادین و نه‌چندان آشکاری وجود دارد که دولت‌های پیشامدرن را از دولت‌های مدرن

تمتایز می‌سازد». از نظر او تفاوت دولت مدرن با دولت‌های پیشامدرن در استواربودن دولت‌های مدرن بر «مدرنیته سیاسی» است. به همین دلیل وی تذکر می‌دهد که صفت مدرن معنای تاریخ‌شمارانه ندارد» و از همین رو است که معتقد است «نمی‌توان برخی دولت‌های کنونی را که به شکل پیشامدرن نزدیک‌ترند مدرن خواند» (ص ۱۷). این دیدگاه را با دیدگاه گیدنز مقایسه کنید که معتقد است «برای اولین بار در تاریخ انسان، ملت-دولت جهان‌شمول شده است» (گیدنز، ۱۳۸۴: ۸۸). از نظر باریبه دولت پیشامدرن «گروه انسانی سازمان‌یافته یا با همستانی سیاسی است که ضروریات زندگی‌اش را در اختیار دارد و می‌تواند نیازهای خود را برآورده سازد. گرچه کم و زیادی جمعیت و کوچک و بزرگی گسترده قلمرو آن چندان اهمیتی ندارد، همواره اقتدار یا قدرتی لازم است که این جماعت را راه برد و بر آن فرمان راند. اعضای اجتماع اجزای یک کل شمرده می‌شوند، به این معنا که نه خودمختاری شخصی دارند و نه بیرون از جماعت هستی ویژه‌ای دارند. در واقع افراد به عضوی از گروهی که به آن تعلق دارند و به آن وابسته هستند فروکاسته می‌شوند. در نتیجه گروه بر افراد برتری دارد و افراد تنها در گروه و به یاری گروه می‌توانند وجود داشته باشند. اینان بیرون از گروه و بدون گروه هیچ‌اند و هیچ کاری نمی‌توانند انجام دهند. اما دولت مدرن به شیوه کاملاً متفاوتی نمودار می‌شد. زیرا در این مورد با همستانی سیاسی به دو عنصر متمایز تقسیم می‌گردد؛ نخست «دولت به معنای خاص آن که به قلمرو سیاسی ربط دارد و دوم جامعه به معنای دقیق آن که معمولاً آن را جامعه مدنی می‌نامند. در نتیجه این تقسیم دو پهنه متفاوت پدید می‌آید؛ یکی پهنه عمومی که پهنه دولت به‌شمار می‌رود و دیگر پهنه خصوصی که به جامعه مربوط می‌شود. انسان نیز به همین سان به دو موجود متمایز تقسیم می‌شود؛ از سویی شهروند است از این لحاظ که عضو دولت شمرده می‌شود (که خود از مجموعه‌ای از شهروندان تشکیل یافته است) و از سوی دیگر فرد خصوصی است از این حیث که به جامعه مدنی تعلق دارد (که خود از مجموعه فردها شکل گرفته است (۱۷-۱۸). علاوه بر آن باریبه یادآور می‌شود که «مدرنیته سیاسی با تکنیک‌ها یا روش‌های فرمانروایی مانند تفکیک قوا یا رأی‌گیری همگانی و غیره که کم‌وبیش به تازگی پدیدار شده‌اند تعریف نمی‌شود. حتی نمی‌توان آن را نظر به وجود آزادی سیاسی تعریف کرد که به شهروندان امکان مشارکت در زندگی سیاسی می‌دهد، زیرا این آزادی می‌تواند در دولت پیش‌مدرن هم وجود داشته باشد. از این منظر مدرنیته سیاسی به طور بسیار دقیق بر جدایی میان دولت سیاسی و جامعه مدنی، میان پهنه عمومی و پهنه خصوصی و میان شهروند و فرد استوار است» (ص ۹). با چنین تلقی باریبه ناسیونالیسم را پدیده‌ای خطرناک برای دولت مدرن برمی‌شمارد چراکه معتقد است که ناسیونالیسم «ملت را از فرد برتر می‌شمرد» و لذا «اساساً مدرنیته سیاسی را تهدید می‌کند و راه بازگشت به نوعی دولت پیش‌مدرن را هموار می‌سازد» (۲۰). به همین دلیل هم هست که باریبه



معتقد است که گرچه «برخی از کشورهای مسلمان در راه مدرنیته سیاسی گام نهاده‌اند اما با مانع اسلامیسیم برخورد کرده‌اند که همچون تلاشی برای مخالفت با تحول این کشورها و کوششی برای حفظ شکل دولت پیش‌مدرن نمودار می‌شود» (ص ۲۳). در حالی که سایر اندیشمندان عموماً ملت-دولت را مبتنی بر ناسیونالیسم می‌داند (رجوع شود به گیدنز ۱۹۸۹، موریس ۱۹۹۸، میلر ۱۳۸۳، اسمیت ۱۳۸۳، هکتر ۲۰۰۰، هابزبام ۱۳۸۲). البته به این نکته باید توجه داشت همان‌گونه که اسمیت هم اشاره کرده است محتوای ناسیونالیسم می‌تواند متفاوت باشد اما در این‌که شکل‌گیری ملت اساساً وابسته به یک ناسیونالیسم (حداقل در ابتدا) هست تردیدی نیست. خصوصاً اگر این نکته را بپذیریم که ملت بودن در نهایت چیزی جز یک حس مشترک در بین مجموع افرادی نیست که خود را به مجموعه‌ای از ویژگی‌ها همانند اسطوره‌های مشترک، تاریخ مشترک، جغرافیای مشترک و... منتسب می‌دانند و نوعی هویت همگون برای خود قائل می‌شوند. همچنین اگر به منطبق هویت توجه کنیم در خواهیم یافت که هویت چیزی جز شکل‌گیری یک ایماژ از طریق تعاملات نیست. بنابراین می‌توان این تعبیر اندرسون را پذیرفت که ملت یک اجتماع تصویری (تخیلی) است چراکه اساساً مجموعه اعضای ملت نمی‌توانند با هم تعامل داشته باشند تا از این طریق بتوانند به هویت مشترک آگاهی و دست‌یابند (اندرسون، ۱۹۸۳). بنابراین هویت مشترک در ملت نوعی هویت - به تعبیر تاجفل - غیر رابطه‌ای است که نخبگان و دولت‌ها آن را می‌سازند، هرچند که به تعبیر اسمیت از نمادهای قومی و اسطوره‌ها نیز استفاده می‌کنند. لذا ملت بدون هویت ملی اساساً بی‌معنا است.

در بخش پایانی محقق تجربه ملت-دولت در ایران را بررسی می‌کند. در این قسمت توضیح داده می‌شود که ایران چنین فرآیندی را از دوره معاصر آغاز کرده و «از اواخر حکومت قاجار، ۵۰ سال حکومت پهلوی و نزدیک به ۳۰ سال حکومت جمهوری اسلامی فرآیند مذکور رشد فزاینده و مثبت داشته است» (ص ۴۹). در این‌جا دوباره نویسنده نظریه مدرنیته سیاسی باریه را رها کرده و دست به دامان آنتونی گیدنز می‌شود و اشاره می‌کند که گرچه «دولت در آغاز قرن بیستم (در هنگام انقلاب مشروطه ۱۲۸۵) از تمام ویژگی‌هایی که گیدنز برای ملت-دولت برمی‌شمرد برخوردار نبود، هم‌اکنون دولت ایران به طور نسبی از آن شش ویژگی برخوردار است». یعنی در ایران «دولت مرکزی بر تمام نقاط ایران اشراف اداری، سازمانی و امنیتی دارد، دارای یک هویت غالب زبانی-فرهنگی به نام فرهنگ ایرانی» است، «به لحاظ ساختاری و سازمانی امکان اعمال حق انحصاری قدرت برخوردار است»، «دولت از مشروعیت نسبی برخوردار است»، «مرزهای ایران» برای دولت ایران و هم برای دولت‌های دیگر مشخص و معین شده است» و دولت «موتور اصلی نوسازی در تاریخ ایران معاصر بوده است» (صص ۴۹-۵۰). در پایان محقق بحثی را تحت عنوان «نارسایی‌های ملت-

دولت» باز می‌کند و اشاره دارد که «برخلاف ارزیابی مثبت قبلی از شکل‌گیری پدیده ملت-دولت در ایران از منظر اصول مدرنیته سیاسی ملت-دولت از آسیب‌هایی رنج می‌برد. چراکه اصل برابری شهروندان از سوی دولت مخدوش می‌شود، اصل انتخابات دوره‌ای... با تعبیر گوناگون استصوابی متزلزل می‌شود، اصل تفکیک قوا به نحوی نادیده گرفته می‌شود، حکومت قانون در مواجهه با برخوردهای غیر قانونی غیر قابل دفاع حقوقی با مطبوعات، فعالان سیاسی، روشنفکران، سندیکاهای کارگری و تشکل‌های زنان و سایرین به درستی رعایت نمی‌شود... بنابراین هنوز اصول جهت‌دهنده ملت-دولت در ایران با مشکل روبه‌رو است» (ص ۵۱). در این‌جا نیز دوباره نظریه گیدنز را فرو گذاشته و به نظریه باریبه متوسل می‌شود. جالب آن‌که به نظریه باریبه هم وفادار نمی‌ماند و با یکی انگاشتن تلویحی ملت-دولت با دولت دموکراتیک به نقد و وضعیت موجود می‌نشیند.

### ارزیابی و ارائه چارچوبی بدیل

همان‌طور که ملاحظه شد نگارنده محترم مقاله دو موضوع متفاوت را براساس دو نظریه کاملاً متفاوت به هم گره زده است بدون توجه به تفاوت‌های بنیادین آن‌ها. به همین دلیل تعریفی که از ملت-دولت ارائه می‌شود نه گیدنزی است نه باریبه‌ای و نه حتی با سایر تعاریفی که اندیشمندان حوزه ملت-دولت از این پدیده ارائه می‌دهند، همخوان است. در واقع سنجش وضعیت مدرنیته سیاسی که در عمل هدف نهایی مقاله است با رویکردی باریبه‌ای دنبال شده است، هرچند اساساً چندان هم به آن وفادار نمانده است، ولی سنجش وضعیت ملت-دولت با رویکردی گیدنزی دنبال شده است (هرچند به این نظریه هم وفادار نمانده است). همان‌طور که اشاره شد این دو مبحث با یک تعریف تفسیری که نه باریبه‌ای است و نه گیدنزی تحت عنوان پدیده ملت-دولت دنبال شده است. به همین دلیل محقق مدرنیته سیاسی را برخلاف نظریه باریبه به دموکراسی فروکاهیده است و تجلی آن را ملت-دولت قرار داده است حال آن‌که اساساً پدیده ملت-دولت چیزی متفاوت از دموکراسی و گذار به دموکراسی است. از سوی دیگر مؤلفه قدرت مشروع در اندیشه گیدنز در خصوص ملت-دولت را به معنای دموکراتیک بودن دولت قلمداد کرده است.<sup>۱</sup>

همان‌طور که در سطور پیشین آمد نگاه باریبه به مدرنیته سیاسی نگاه کاملاً متفاوت است و

۱. ذکر این نکته ضروری است که محقق این دو بحث را به صورت یک بحث تحت عنوان ملت-دولت پی‌گرفته است. حال آن‌که اگر از ابتدا ذیل دو عنوان متفاوت دو بحث یاد شده یعنی ملت-دولت و مدرنیته سیاسی جداگانه دنبال می‌شد وضعیت متفاوت‌تر می‌شد. همان‌طور که قبلاً اشاره شد تعریف محقق از ملت-دولت به گونه‌ای که دربردارنده تعاریف ملت-دولت است و هم دربردارنده مدرنیته سیاسی (آن‌هم از نظر باریبه).

برخلاف بسیاری از محققان، مدرنیته سیاسی را چیزی فراتر از ساز و کارهای دموکراتیک می‌داند و به همین دلیل است که باریبه به جای کلمه ملت-دولت از واژه دولت مدرن استفاده کند. چراکه باریبه ملت‌سازی آن‌گونه که در ملت‌ها-دولت به لحاظ تاریخی اتفاق افتاده است را با روح مدرنیته سیاسی ناهمساز می‌داند. حال آن‌که گیدنز در پدیده ملت-دولت بر مقوله همگون‌سازی فرهنگی و به یک تعبیر ملت‌سازی تأکید دارد و دموکراتیک بودن یا نبودن را جزء مؤلف‌های ذاتی ملت-دولت نمی‌داند. در واقع دیدگاه گیدنز در پارادایم مدرنیستی شکل‌گیری ملت جای می‌گیرد (اسمیت، ۱۳۸۳). پارادایم مدرنیستی نیز به این مفروض اساسی اعتقاد دارد که ملت پدیده‌ای مدرن و تأسیسی است.

به دلیل آن‌که محقق محترم دو موضوع مختلف که ادبیات متفاوتی درباره آن‌ها وجود دارد را با هم دنبال کرده است به ناگزیر تعریفی از ملت-دولت ارائه داده است که نه با دیدگاه باریبه همخوانی دارد و نه با دیدگاه گیدنز هرچند که خود تصریح به استفاده از این دو دیدگاه دارد. در واقع محقق خود بُعدی دموکراتیک به تعریف گیدنز از پدیده ملت-دولت اضافه کرده است تا از این طریق بتواند مقوله گذار به دموکراسی را هم دنبال کند. به همین دلیل است که محقق در پایان نتیجه می‌گیرد که فرآیند شکل‌گیری ملت-دولت در ایران روندی به رشدی داشته است.

در مجموع محقق به دلیل آن‌که دو موضوع متفاوت را با هم خلط کرده، نتوانسته است به پرسش‌های آغازین پژوهش پاسخی علمی بدهد. بنابراین بایسته‌تر آن بود که محقق در ابتدا مشخص می‌کرد که هدف، ارزیابی شکل‌گیری پدیده ملت-دولت در ایران است یا ارزیابی گذار به دموکراسی. در خصوص پدیده ملت-دولت ادبیات بسیار گسترده‌ای وجود دارد. صاحب‌نظران این حوزه برخی این پدیده را دولت مدرن می‌نامند و برخی ملت-دولت. افرادی چون موریس، هکتر، پیرسون از واژه دولت مدرن استفاده می‌کند و افرادی چون گیدنز از واژه ملت-دولت. اما تقریباً همه تلقی نسبتاً مشابهی از آن دارند.

از نظر موریس دولت مدرن شکلی از سازمان سیاسی است که نهادهایش در طی زمان تداوم دارند (به ویژه که نهادهای دولت مدرن علی‌رغم تغییر در رهبری یا حاکمیت، تداوم می‌یابند)، نظم عمومی یکپارچه و واحدی فارغ از حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان و مسلط بر آنان به وجود می‌آورد، دارای نهادهایی چون نظام قضایی، بوروکراسی و ارتش منظم است که از دیگر سازمان‌ها و مؤسسات سیاسی متمایز و نسبتاً متمرکزاند، دولت به صورت مستقیم بر سرزمینی مشخص اعمال قدرت می‌کند و در آن سرزمین منبع نهایی اقتدار سیاسی و مدعی انحصاری به کارگیری اجبار مشروع و خواهان وفاداری اعضا و ساکنان آن سرزمین است. ساکنانی که هویتی همگون می‌یابند. (موریس، ۱۹۹۸: ۴۵-۴۶)

از نظر هکتر دولت مدرن دولتی است که بر سرزمینی مشخص حاکمیت مستقیم و حق انحصاری

به کارگیری خشونت مشروع دارد، دارای قدرت نظامی و پلیسی متمرکز است، مالیات ستان است نه خراج‌بگیر، هویت ساز است، به این معنا که به اتباع خود این‌گونه القا می‌کند که دارای سرزمین، تاریخ و وطنی مشترک‌اند به همین دلیل و برای آن‌که نوعی وفاداری عام در سرزمین تحت سلطه دولت به وجود آورد اقدام به اشاعه و تقویت سنت‌های جدیدی همانند، سرود ملی، پرچم‌ها، بناهای یادبود و مراسم ملی می‌کند و به این ترتیب نوعی ناسیونالیسم دولت ساخته به وجود می‌آورد. (هکتر<sup>۱</sup>، ۲۰۰۰: ۵۸-۶۰)

**پیرسون<sup>۲</sup>** دولت مدرن را دولتی می‌داند که دارای ویژگی‌هایی چون: انحصار و کنترل ابزارهای خشونت، سرزمین مشخص، حاکمیت، قانون‌گرایی، قدرت غیر شخصی، دیوان‌سالاری عمومی، مشروعیت، شهروندی و مالیات‌ستانی باشد. (پیرسون، ۱۹۹۶: ۳۵)

گیدنز نیز دولت‌های مدرن را ملت-دولت می‌نامد و معتقد است که برخلاف دولت‌ها دولت‌های سنتی که ضرورتاً بخش‌بخش هستند، دامنه اجرایی مرکز سیاسی‌شان اندک است و جبهه دارند، ملت-دولت دارای مرزهایی مشخص با مرکز اجرایی گسترده است، دارای قدرت غیر شخصی است، تمرکزگراست، در روابط سیستماتیک با دیگر دولت‌ها است، دارای نیروی نظامی منظم است، اتباع آن شهروند تلقی شده و دارای حقوق و وظایف مشترک بوده و خودشان را جزئی از یک ملت می‌دانند. به همین دلیل هم از نظر گیدنز دولت-ملت‌ها با ظهور ناسیونالیسم در ارتباط‌اند. ناسیونالیسمی که سعی در ایجاد هویت همگون در شهروندان و ایجاد احساس مثبت تعهد نسبت به هویت ملی آن‌ها دارد. (گیدنز، ۱۳۷۴، ۳۲۵-۳۲۶ و ۱۹۸۵: ۳-۵)

با تأسی به آرای موریس، گیدنز، هکتر و پیرسون می‌توان دولت مدرن (ملت-دولت) را سامانی سیاسی دانست که نهادهایش علی‌رغم تغییر حاکمان تداوم دارد، نظم عمومی یکپارچه و متمرکزی را در سرزمینی که در آن دولت منبع نهایی اقتدار سیاسی و مدعی انحصاری به کارگیری اجبار مشروع است به وجود می‌آورد. خواهان وفاداری اعضا و ساکنان سرزمینش است. دارای حاکمیت مستقیم است و بی‌واسطه و از طریق دستگاه بوروکراسی با تمامی ابعاد زندگی اتباع خود ارتباط می‌یابد. منابع اقتصادی برای انجام کار و ویژه‌های خود را نیز برخلاف دولت‌های پیشامدرن که از طریق خراج و معمولاً با استفاده از زور به دست می‌آید، از طریق بوروکراسی، به صورت مستقیم از شهروندان در قالب مالیات اخذ می‌کند. این دولت در فضایی بین‌المللی که عرصه رقابت دولت‌های رقیب است قرار دارد، بنابراین نیازمند مرزبندی فیزیکی و فرهنگی- هویتی با سایر دولت‌ها است. به این معنا که اتباع دولت به لحاظ هویتی خود را منتسب به دایره سرزمینی دولت بدانند. از سویی دیگر دولت مدرن برای به کارگیری خشونت مشروع در مرزهای خود و همچنین مقابله احتمالی با

1. Hechter

2. Christopher Pierson

سایر دولت‌ها، نیازمند ارتش منظم است. برخلاف دولت‌های پیشامدرن که نیروی ارتش از طریق مزدوری به دست می‌آمد، نیروی ارتش در دولت مدرن عموماً از طریق سربازگیری تأمین می‌شود. این امر از یک طرف نیروی قابل اتکا و کم‌هزینه‌ای برای دولت به وجود می‌آورد و از سوی دیگر زمینه ایجاد فرهنگ و هویت مشترک را برای سربازانی که از قومیت‌های مختلف هستند و خرده‌فرهنگ‌ها و هویت‌های متفاوتی دارند، فراهم می‌کند. دولت مدرن برای انجام مجموع کار و ویژه‌های یادشده، احتیاج به نوعی همگون‌سازی هویتی در جامعه دارد (هم از این زاویه است که دولت مدرن، دولت-ملت است). برای ایجاد این مهم (ملت‌سازی)، از ابزارهای بسیاری همانند؛ گسترش آموزش عمومی، خلق سرود ملی و پرچم، برپایی بناهای یادبود و ترسیم نقشه‌هایی که مرزهای دولت-ملت را نشان می‌دهد، استفاده می‌کند. در بسیاری از مواقع به ابداع سنت می‌پردازد. بنابراین براساس واقعیت‌های تاریخی و نظریه‌های صاحب‌نظران می‌توان دولت مدرن را در مقابل امپراتوری قرار داد و ایده‌آل تاییبی به شرح زیر برای آن ارائه کرد:

امپراتوری	دولت مدرن
ارتش مبتنی بر مزدوری است.	دارای ارتش منظم مبتنی بر سربازگیری است.
خراج‌بگیر است.	مالیات ستان است.
بوروکراسی به گستردگی دولت مدرن نیست، درهای بوروکراسی بسته است (موروثی است).	دارای بوروکراسی باز و گسترده با زبان واحد است.
در قلمرو امپراتوری، قدرت‌های محلی در محدوده خود حق اعمال خشونت مشروع دارند.	منبع نهایی اعمال خشونت مشروع است. در درون قلمرو سرزمینی دولت هیچ مرجع دیگری حق اعمال خشونت مشروع ندارد.
حکومت امپراتوری بر تابعان از طریق حکام محلی انجام می‌شود.	بی‌واسطه بر اتباع خود حکومت می‌کند.
به‌جای مرزهای مشخص دارای جبهه است که با قدرت یا ضعف مرکز جابجا می‌شوند.	دارای مرزهای مشخص است که بعضاً با میله‌ها یا سیم خاردار معین شده است.
استاندارد واحدی در کلیت امپراتوری وجود ندارد و تابعان هریک از حکام محلی استانداردهای خود را دارند.	اقدام به استانداردسازی در بیشتر حوزه‌ها می‌کند.
معمولاً همگون‌سازی هویتی جایگاهی در امپراتوری‌ها ندارند. در بسیاری از موارد همگون‌سازی هویتی در نهایت به مرگ امپراتوری انجامیده است.	سعی در همگون‌سازی فرهنگی و هویتی دارد (ملت‌ساز است).

(رجوع شود به ار مکی، نصرتی نژاد، ۱۳۸۹).

با استناد به چارچوب یادشده می‌توان سرآغاز شکل‌گیری دولت مدرن در ایران را آغاز دوره پهلوی اول دانست. در این دوره دولت مجموعه اقداماتی را برای استقرار دولت مدرن انجام داد. اولین گام با ایجاد ارتش دائمی و مدرن که مبتنی بر نظام سربازگیری بود برداشته شد. نیرویی که توان نظامی دولت برای پیشبرد اهدافش بود. پس از آن جنبش‌های گریز از مرکز که قدرت دولت را تهدید می‌کردند، از میان برداشته شد و قدرت دولتی تنها قدرت بلامنزاع قلمرو سرزمینی ایران شد و حاکمیت یافت. در واقع با ایجاد ارتش دائمی و سرکوبی جنبش‌های ایلی یکی از رقبای قدرتمند دولت یعنی سران نظام ایلی به حاشیه رانده شدند. با ایجاد نظام قضایی مدرن گامی دیگر در توسعه حاکمیت و از میان برداشتن سایر منابع اقتدار برداشته شد. نظام قضایی مدرن، گذشته از آن‌که به توسعه حاکمیت دولت کمک کرد، از قدرت اجتماعی یک نیروی رقیب دیگر (روحانیت) می‌کاست. با توسعه بوروکراسی و مدرن‌کردن آن، زمینه ارتباط بی‌واسطه و حاکمیت مستقیم دولت بر اتباع سرزمینی فراهم شد. گذشته از آن دولت سعی در یکپارچگی ملی کرد. در همین راستا استاندارسازی‌هایی در حوزه‌های مختلف از جمله واحدهای سنجش و اندازه‌گیری به وجود آورد. همچنین با ترویج نوعی ناسیونالیسم که مؤلفه‌های آن برگرفته از هویت باستانی ایرانیان بود، سعی در همگون‌سازی هویتی در جامعه ایرانی کرد. به این ترتیب دولت با اقداماتی و برنامه‌هایی مشخص تا اندازه زیادی مبانی دولت مدرن را فراهم کرد (همان). در دوره پهلوی دوم هم تقریباً فرآیند یادشده تداوم پیدا کرد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز گرچه تغییراتی در برخی رویه‌ها داده شد اما روند رو به تکامل پروژه دولت-ملت‌سازی دنبال شد. بنابراین از این منظر یعنی شکل‌گیری دولت-ملت یا دولت مدرن در ایران روند رو به رشدی طی شده است. اما همان‌طور که پیشتر گفته شد بحث گذار به دموکراسی اساساً مقوله دیگری است. در این خصوص نیز لازم است که شاخص‌ها و نمادهای دموکراسی احصاء و فراز و فرود آن به لحاظ تاریخی بررسی شود. در این زمینه محقق محترم صرفاً به ذکر کلیاتی چون مشروعیت و... بسنده کرده‌اند که البته در باب آن نیز مناقشات بسیاری وجود دارد. حداقل آن‌که مشروعیت داشتن یک دولت را نمی‌توان دال بر دموکراتیک بودن آن دانست. چرا که همه نظام‌های سیاسی به نوعی نیازمند به مشروعیت هستند و مبادی و مبانی‌ای برای مشروعیت خود عنوان می‌کنند که حتی می‌تواند مورد پذیرش عموم هم واقع شود. اما مبادی و مبانی مشروعیت به تنهایی نمی‌تواند نشان‌دهنده وجود دموکراسی باشد. البته این بحث نیازمند فرصت و مجال دیگری است که از عهده جستار حاضر خارج است.

### منابع

- آرون ریمون (۱۳۷۲)، *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- آزاد ارمکی، تقی، نصرتی‌نژاد، فرهاد (۱۳۸۹)، *تبیین جامعه‌شناختی تکوین دولت مطلقه مدرن در ایران*، مجله مسائل اجتماعی ایران.
- اسمیت، آنتونی دی (۱۳۸۳)، *ناسیونالیسم؛ نظریه، ایدئولوژی، تاریخ*، ترجمه منصور انصاری، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
- باربیه موریس، مدرنیته سیاسی، ترجمه عبدالوهاب احمدی، نشر آگاه.
- گیدنز، آنتنی (۱۳۸۴)، *چشم‌اندازهای جهانی*، ترجمه محمدرضا جلالی پور، طرح نو.
- جلایی پور، حمیدرضا، *جامعه و دولت معاصر در ایران: تمهیدی نظری برای تکوین ملت-دولت*، نامه انجمن جامعه‌شناسی، دوره دهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۸.
- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱)، *هویت اجتماعی*، ترجمه تورج یاراحمدی، نشر شیرازه.
- گیبرنا موتسرات، مکاتب ناسیونالیسم، ترجمه مسعود مجتهدی، انتشارات وزارت امور خارجه.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۴)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- میلر، دیوید (۱۳۸۳)، *ملیت*، ترجمه داود قریاق زندی، انتشارات تمدن ایرانی.
- هابزبام، اریک (۱۳۸۲)، *ملت و ملت‌گرایی پس از ۱۷۸۰*، ترجمه جمشید احمدپور، تهران: نیکا.
- Bendict Anderson, *Imagined Communities*, London, Verso, 1983.
- Hechter Michael, *Containing Nationalism*, Oxford University Press Inc., New York, 2000.
- Gellner Ernest, *National and Nationalism*, Oxford, Blackwell, 1983.
- Giddens Anthony, *The Nation-State and Violence*, Cambridge, 1987.
- Miller David, *On Nationality*, Oxford University Press, 1995.
- Smith Anthony D, *The Ethnic of Nationa*, Oxford, Basil, Blackwell, 1989.
- Smith Anthony D, *Nationalism and Modernism*, A Critical Survey of Recent Theories of Nations and Nationalism, London and New York, Routledge, 2000.
- Morris W. Christopher, *An Essay on the Modern State*, Cambridge University Press, 1998.
- Pierson Christopher, *The Modern State*, London and New York, Rutledge, 1995.